



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۷۴	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۲/۱۱
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	قطع‌های غیر معتبر			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت‌کش			

فهرستی از بحث بیان می‌کنیم تا معلوم شود کجای بحث هستیم.

ما در مبحث سوم از مباحث مربوط به مبادی تصدیقیه مبحث حجج بودیم؛ در این بحث، به قطع‌های غیر معتبر رسیدیم که بحث اول این بود که آیا وجود قطع غیر معتبر امکان دارد یا خیر؟ گفتیم بله؛ امکان دارد؛ زیرا مراد از قطع غیر معتبر، قطع مسلوب الاعتبار یا قطع «منهی عن العمل به» یا «مردوع عنه» است. گفتیم ردع از عمل به قطع در جایی معقول بوده و لغو نیست که قابل وصول باشد و گفتیم در دو جا قابلیت وصول دارد؛ یکی در جایی که ردع از عمل به قطع از بعضی از اسباب موجب قطع باشد، نه از کل اسباب؛ و مورد دیگر ردع عمل به قطع در جایی است که رادع، اماره معتبره غیر قطعیه باشد، که در اینجا نیز وصول ممکن است و لغویت منتفی است.

بحث بعدی در حجیت قطع حاصل از اسباب عقلیه صرفه بود که در این بحث چند مطلب وجود دارد؛ در مطلب اول به این بحث پرداختیم که آیا امکان ردع از عمل به قطع ناشی از اسباب عقلیه صرفه وجود دارد یا خیر؟ که گفتیم امکان دارد، زیرا گفتیم ردع از قطع حاصل از بعضی اسباب ممکن است. مطلب دومی که بحث کردیم این بود که آیا ردع از قطع حاصل از اسباب عقلیه صرفه عملاً متحقق شده است یا خیر؟ روایات را مورد بررسی قرار دادیم و نتیجه‌ای که از روایات گرفتیم این بود که آنچه در این روایات آمده، نهی از قطع برهانی نیست؛ نهی از یقین حاصل از مقدمات صحیحه و عقل صحیح نیست. این مباحثی بود که تاکنون بیان کردیم.

مطلب سوم در این باره است که آیا این روایات ناهیه از عمل به عقل و رأی، شامل قطع غیر متعارف حاصل از مقدمات غیر برهانی می‌شود یا خیر؟ آیا روایات ناهیه از عمل به رأی و قیاس و نظر _ با تعبیری که در روایات آمده بود _ شامل قطع غیر معتبر به معنای قطع غیر متعارف می‌شود یا خیر؟

ابتدا به دو مقدمه اشاره می‌کنیم:

مقدمه اول:

قطع بر دو قسم است: قطع اصولی و قطع منطقی.

قطعی که اصولی با آن سروکار دارد، قطع به معنای حالت نفی احتمال و حالت جزم به یک مطلبی است و تفاوت ندارد از چه مقدمه‌ای این قطع حاصل شود؛ گاهی از حضور یک پرنده بر روی بام، ممکن است برای کسی قطع حاصل شود. قطعی که ما در اصول می‌گوییم، همین حالت نفی احتمال خلاف است. از این قطع در تعابیر استاد شهید، به قطع ذاتی تعبیر شده است.

نوع دیگر قطع، قطع منطقی است که قطع حاصل از مقدمات صحیحیه است، مقدماتی که علت واقعی نفی احتمال خلافند. به این نوع قطع، یقین و قطع منطقی می‌گوییم که در تعابیر استاد شهید، از این قطع به قطع موضوعی تعبیر می‌شود؛ که این غیر از قطع موضوعی‌ای است که در اصول بحث می‌شود؛ لذا باید توجه شود این قطع موضوعی با قطع موضوعی‌ای که در مقابل قطع طریقی است خلط و اشتباه نشود.

بنابراین قطع منطقی قطعی است که از مقدمات صحیحیه حاصل شود؛ البته این که این مقدمات صحیحیه چیست، اختلافی بین استاد شهید رضوان الله تعالی علیه با منطق ارسطویی وجود دارد که در منطق ارسطویی، استقراء ناقص، مقدمه صحیحیه یقین منطقی نیست؛ مگر اینکه به قیاس شکل اول رجوع کند که آنوقت استقراء حساب نمی‌شود. در منطق ارسطویی، استقراء باید تام باشد تا برهان باشد. مرحوم استاد شهید _ در اسس منطقیه استراء کار عمده‌ای که انجام گرفته همین است ایشان _ می‌فرماید استقراء ناقص نیز می‌تواند مقدمه منطقی صحیحیه‌ای برای نتیجه یقینیه باشد؛ ولذا یقین منطقی ایشان، منطبق بر استقراء ناقص [نیز می‌تواند باشد] البته با شرایطش؛ یعنی تراکم احتمالات به حدی برسد که این احتمالات موجب علت حقیقی پیداش علم به نتیجه شود. بنابراین یقین منطقی استاد شهید شامل یقین منطقی برهانی استقرایی نیز می‌شود. به عبارت دیگر: برهان در نظر استاد شهید دو نوع است و تنها، برهان مبتنی بر منطق صوری نیست؛ ایشان علاوه بر برهان منطق صوری، برهان استقرایی نیز دارند. در مباحث علم اجمالی متعرض این بحث خواهیم شد.

مقدمه دوم:

ثمره این بحث که آیا نهی از عمل به قطع غیر متعارف صورت گرفته یا خیر چیست؟

لا اقل سه ثمره بر این بحث بار می‌شود:

۱. ردع از سلوک مقدمات منتهی به چنین قطعی [در صورت اثبات ردع از چنین قطعی]؛ اگر کسی می‌داند اگر این مقدمه را طی کند، ممکن است قطع برای او حاصل شود؛ قبل از اینکه قطع برای او حاصل شود، به دنبال مقدمات چنین قطعی نرود. اگر ثابت شود چنین قطعی مردوع عنه است و عمل به آن جایز نیست،

— فرض کنید قیاس — فایده‌اش این است که شخص به سراق این مقدمه نمی‌رود تا برای او چنین قطعی حاصل شود.

۲. بفرض اینکه کسی به دنبال چنین مقدمه‌ای رفت و برای او قطع حاصل شد، بر دیگران واجب است که کاری کنند که او از قطعش بیرون بیاید و او را متوجه فساد قطع خود کنند؛ زیرا قطعش، قطع مردوع عنه است؛ البته در صورتی که این قطعش، منجر به مخالفت با حکم خدا شود.

۳. عدم جواز تقلید مجتهدی که از طریق چنین مقدمه‌ای به قطع به حکم رسیده است. بعد از اینکه مقدمات روشن شد، به اصل مطلب — که آیا نهی از قطع غیر متعارف شده است یا خیر — می‌پردازیم و این بحث را در طی چند مطلب بیان می‌کنیم:

۱. هر جا یقین یا علم، موضوع حکمی قرار گیرد — یعنی شارع حکم خودش را بر یقینی بار کند —، این یقین و علم، منصرف به یقین حاصل از مقدمات صحیحه است. مثلاً فرض کنید شارع بگوید اگر یقین به اجتهاد مجتهدی پیدا کردی، تقلیدش برای تو جایز است؛ یا اگر یقین به عدالت امام جماعتی پیدا کردی، نماز پشت او جایز است؛ این یقین، منصرف به یقین حاصل از مقدمات صحیحه است یعنی منصرف به یقین منطقی است و چنین یقینی، اینچنین نیست که عموم داشته باشد و شامل یقین اصولی — به معنای یقین حاصل از اسباب غیر متعارف — نیز شود.

[دلیل بر این انصراف، ظهور است؛ توضیح اینکه:] دلیل این مطلب این است که هر جا یقین یا علم، موضوع حکم شرعی قرار گیرد، ظاهر این است که این یقین، یقین طریقی است، یعنی یقین طریقی موضوعی است؛ یعنی به لحاظ طریقتش به واقع، موضوع قرار می‌گیرد؛ نه به لحاظ اینکه یک حالت نفسانی است؛ زیرا غرضی برای شارع در اخذ چنین قطعی در موضوع حکمش تصور نمی‌شود. قاعدتاً هنگامی که قطع در موضوع حکم شرعی اخذ می‌شود، به این دلیل است که شارع این قطع را کاشف و طریق الی الواقع می‌بیند. نکته اخذ قطع در موضوع حکم، طریقت آن قطع است؛ زیرا کار شارع با واقع است؛ کار شارع با آن عدالت است — در مثال — و می‌خواهد به اجتهاد واقعیه مجتهد برسد؛ لذا چون قطع، طریقت دارد، آن را در موضوع حکمش اخذ می‌کند و آن قطعی که طریقت دارد، قطع صفتی [حالت قطع] نیست. و در مباحث قبل گفتیم، اخذ قطع صفتی، احتیاج به مؤونه زائده دارد و احتیاج به قرینه دارد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که در هر جا که قطع در موضوع حکمی اخذ شد، این قطع، منصرف به قطع حاصل از مقدمات صحیحه — یعنی قطع منطقی — است؛ یعنی قطعی که طریق الی الواقع است.